

وی شهر قے شمال مردیہ مطیبہ پر سافت لطف میں شستہ آنحضرت صلوات را سہ بار
باہم باخون آب برگ کھار دا آب کافور در واپت کردہ شدہ ہست که جمع شد آب رفت
غسل نہیں پکھا سے و گوناں آنحضرت صلوات میں پسید بر سید ہست علی مرضی ان آب
را پنہ پان خود و فرمودے کہ ازینجا بود کثرت علم و قوت خوظمن و چون تمام شد
غسل حنوط کر دند مساجد و مفاصل شرایت را تجیس کر دند عدو در اسرابار
پس بر قشند و نہاد نہ بر سر بردا آمدہ ہست کہ علی ترضی علیہ السلام مقدارے
مشک و حنوط بعزم خداون خود سپردہ بود و ہیئت کر دکائیں را در کفن میں لکھا پر پریم
کر فضال حنوط رسو الحمد ~~صلوات~~ علیہ السلام آنکھیں آنحضرت در سہ جامہ سفید
سخون پود و سخونی بفتح سین منسوب بسخون معنی فصار و این روایت شہرو اکثر
ذمیں گوئید کہ منسوب بہت سخول کر نام و ہیئت از میں و ہم سین نیز آمدہ ہست
منسوب بسخول جمع سخول معنی جامہ سفید و نیشید مگر از پنہ دو رصدیت ویگرا آمد و میں
کوئی سخون بضم کاف و سکون را ضم سین معنی پنہ ہست و بعضی بضم سین نیز نام
قریب کھنہ اندود در رواستے دو چامہ سفید بود بُر دیماقی و از حاکم آور دہ کفت
شوادر شدہ اندر اخبار از عسلے بن ابی طالب و عباس و غیرہ در حکیم
آنحضرت در سہ جامہ کہ نیست در دسے قیصی عاصہ و اختلاف ہست و معنی
این قبل کہ نیست در دسے قیصی عاصہ طاہر عمارت در ان ہست کہ در کفن آن
حضرت قیصی عاصہ نبود اصلہ دیا آنکھ کفن کر دہ شد در سہ جامہ خارج از قیصی عاصہ

قیص و عاصم را پاده بر سه پارچه بود اما نماز لذار دن بر آنحضرت بجماعت بود و جامعه می شد
 بر دستے و نماز لذار و نربی جماعت و پیروان می آمدند پس جماعه دیگر بر می درآمدند
 و میگذرد از دن و چشم شریعت هم در آنخانه بود که غسل و ادله بود و نوران نخست مردان
 در آمدند چون مردان فارغ شدند نسادر آمدند و بعد از نساد بیان لذار و نربا ز
 امر المؤمنین علی ترضی مقبول است که فرمود در جنایه رسول خدا اصلح همچکیں امانت نگیرد
 زیرا آنحضرت صلم و رایام حیات و ممات امام شناس است و در روایت آمدند ول
 اسان که نماز لذار و نرب بر دستے ایوبیت و سے بودند علی و عباس و بنی ااشم
 پس ازان در آمدند و همچوین بعد از ایان الصدار پستی در آمدند مردم فوج فوج
 و نماز میگذرد از دن و تا آخرت که در دفن راه یافت سبب این بود وفات روز
 دو شنبه بود و در سه شنبه تمام روز لذار شده شد سرمهش و ریت و نماز
 لذار و نرب و دفن کرد و شد شب چهار شنبه و آوردنگ که علی مرتفع بطرف سخاوار آن
 ائمہ ایشیت باشد و گفت ای پیغمبر گوای حی صلم سلام و رحمت و برکات خداست علی
 بر تو باد بار خدا یا گواهی میدهم که بر دستے رسانید ایچپه بر او نماز شد و شرطیت
 نسبت بایت بجا آورد و در راه خدا چماد کرد و تا عزیز گردانید حق وین خود را
 بار خدا یا مار از آنحضرت روان که پر و علی کنم که بر دستے نماز شد و مجمع کن میان ما
 و او در روز قیامت مردم آئین گفتندند اما در وقت دفن آنحضرت شد
 علیه ایله و مسلم اختلاف واقع خدکه آنحضرت را کجا دفن کشید علی ترضی فرمود در روز میان

بعد غیبت گرامی تر نزد خداوے تعالیٰ از بقیه که روح پنیر برادران قبض کرد و شد پس فرستاد
وی بر قدر شدند و خر قبر درین موضع معین و مقرر کردند و در مرینه خواروے که بعد سینه ناش
ابوالله الصاری بود آنکه پس خفر کرد قبر طرق لحد و شب چهار شنبه وقت سحر و دلخواه خضرت
را از طرف پائین در قبر درآوردند و موضع آنست که علی و عباس فضل و قشم در
قبر در آمدند و بودند که آن خسکیده برآمد از قبور آزاد و از دلخواه خسکیده
بارگاه آنحضرت را دیدند و قبر من بودند نظر کردند و قبر که آنحضرت بهم آمبارگ خود
می بناشد پس کوششی وان و داشت شفیدم که سینه گشت رب اتنی اشی زیارت شد
در قبر شریعت کے خیست خام بعد از آن رخیت شدند خاک بر لحد و سے و پاشید بالا ب
بر قبر شریعت بقره اجتند کرد از جانب سر و بلند کردند شد قبر شریعت که از زمین مقدار
پس شبر و در روایتی چهار انگشت آمد و چیده شد بر قبر از سنگی زیر آسیخ سفید
و آدم نم صحابه پیغمبر از و فن نزد فاطمه گفت چکونه باور دادند خاک رخیت شدند خاک بر
رسول نداشتند بلیه یافت رسول اشد پیغمبر از هر امام و ریحان رفتند بودند و اند و ناک
بودند ولیکن چه تو انگرد از حکم شریع چاره غیبت داشت که هسته هر کا و رخیتم خاک بر
رسول نداشتندند و نادانه بعد از آن آمد فاطمه هر ابر سر قبر هر زبرگوار گرفت خاک
از قبر نهادند و پشم کریان خود گفت اشوار اذ عسله من شحم تربه هم احمد اان
لایشم رسی از مان خواهیا همیت عسله مصائب اینها همیت علی الایام صرن بایا
و حضرت قائله هر اکار از همه غیبت زد و تردیدی اس قدر و ناک بود و در دو

وَمَنْ يُرِيكُهُ فَإِنَّمَا يُرِيكُهُ لِلْمُبِينِ
وَمَنْ يُرِيكُهُ فَإِنَّمَا يُرِيكُهُ لِلْمُبِينِ

حسن وحسین آگاه میکرد و برشیمی خود و نامرا دیشید فرزندان پسیار میگلست بزیارت قبر پدر بزرگوار خود مرفت و خانگی از انجا بر میگشت و برویده عذرخواه خود نمیخورد و گریه میکرد و این شعر می خورد شهرا ذاشت شد شوقي زرت قبر با کیا آنچه داشکو ما را ک مجاوب پیاساگر الغیر افالبی الکلام پر ذکر انسانی همچنان ملطفاً فان کنت عن عینی فی التراب سعیباً هنما کنت عن قلبی الحزن لفاسی هوا زجر مراثی لمشوب بحضرت زهراست این دو بیت است ای بیات نفسی علی ز فرات اما محبوبته یا لیتها خربت مع الز فرات بالآخر بعد ک فی ایحیة و انا هم ایکی حفظه ان تعول حیاتی هر مردمیست ک عبد الله بن زید الففاری ک صاحب اذان مستحبه الدهوات بود و عاکر و ک خدا و ند اچشم جهان میں مرابط ہیں کہ بے مشاهدہ جان بی تو نینجوا سم آن درجهان زمان نامینا شد و حمی و یکرست قوانست کر کے پدار آن سرور در مدیثه باشند غرمت افتخیار کر و مر از آنجلی طالب رضی اللہ عنہ غرمت بجانب شمام نمود و شمش ماہ تمام گذشت بود ک بخواب دید ک حضرت را که میفرمایند ک اے طالب چه جفا می کنی که بزیارت نمی آئی پس طالب ہیان ساعت بیدار شد و پیدنیه متوجهت و در پنوا فاطمه زہرا در گذشتہ بود چون بپلازیت احمد شمس و امام حسین رضیلند و حال فاطمه زہرا پر سید ایشان در گریه شدن و گلستان اوزاک صدقی فاطمه زہرا طالب اگریست و گفت اے چگرگو شمیره رسول خدا پڑ و د پر بزرگوار محقیکشی و دفات رسخدا روز روشنیه وقت نمی دوازد هم روحی الاول سنه احمدی عشرین ہجری بود

نزو بعضاً صحیح دویم رجوع الاول و بعضه اول رجوع الاول و بعضه دهم و سیم هجدهم
و بعضه هشتم او مذکور نیز گفته اند و دفن کرد و شد وقت سحر لیله اللثا و در موطار گفته
که وفات آنحضرت روز دشنبه دفن او روز سه شنبه و نزد ترددی در شب شنبه
واز محمد بن سحاق روایت است که دفن آنحضرت شب چهار شنبه و نزد بعضه دفن
کرد و شد روز سه شنبه وقت هصر و در کفایه شعیی ورد که نماز کرد و شد بآنحضرت
روز چهار شنبه بعد از آن دفن کرد و شد و موجب تأخیر دفن اشغال با مرخلافت بود و از
سی شریف آنحضرت شست و سال گذشته پو و علام امامیه اتفاق دارد بر رفاقت
آنحضرت روز دشنبه که شرعاً رایشان را اعتقاد است که آن روز بست و هشتم هجر
بوده است و محمد علیوب کلینی باز عمل رایشان خالی بود و از هضم بیع الاول شده
کن قول دل ترداشان اشید و اصح است و صاحب کشف الغمہ از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که آنحضرت در سال دهم از هجرة بهالم مقام تقاریب نزد از
عشر شریف آنحضرت شست و سه سال گذشته پو و چهل سال در کفرمانها و حی
بروناز شد و بعد از آن سیزده سال دیگر در کفرمان و چون بعد نیزه هجرت نزد پنجاه
وسه سال از هجر شریف گذشته پو و دوه سال بعد از هجرت در مدینه باز وفات
آنحضرت در روز دشنبه دوم اور بیع الاول واقع شد و امام کالوا و علیوب را
آنحضرت صسلی الله علیه و آله و سلم لون آنحضرت گندم گلن سرخ و سفید بود
ادوچه آنحضرت معلوم که مرأت جمال آنی و منظر انوار را مشاهدی پود و محیی نماید

پنجم

از برادران عازب آورده که گفته بود رسول خدا خود را دخوش روستے تین مردم
در حدیث ابی ہجره آمده که ندیدم من تبع چنبر از پیر خدا که حسن و مسیح
همه شیاء فائق بود و گفت چنان روشن و تابان بود که کویا میتوکند افتاب در رو
و سفلی و در حدیث دیگر آمده که چون میدیدی قور روستے اور امیدیدی ک
گویا آفتاب طلوع میکند شعر هاشمیست رکھستی زاده آفتابے چو تو خدا و
یاد - و فرمود رسول خدا اما لمح داخی پوست اصح و فرق است میان پوسفی رسول خدا
که صبحت صفت پوست بود و ماحصل که در دیگر خوش میان آید در دل جا
گند و لذتین گرد و صفت بود سلامت و درگ این صفت ذوق است
و صفت آن پیمان راست نیاید چنانچه گفته است **حیثیت شاہزاد**
حیثیت که موئی و میان دار و پندره طلعت آن باشش که آنے دارد
و در بعضی حاویت تشبیه چه شریعت بقطیر قرآن شده بود رسول خدا که چون
شکن میان افتاد در چیز مبارک دسته روش میشد و مید خشید کویا که پاره گرفت
و بود اخضرت بزرگ چشم دراز مژگان و سایه چشم دسته پسرخی میزد و نمود
خشیدی پسرخی میزد و در بعضی روایات آمده که نیک سایه چشم دوچشم
اخضرت کویا که پسرخی خشید است و میدید و زنگار کی چنانچه میدید در روشنانی و بود
تمام الاذین و بود کشاده پیشانی متصل بود و بارگشته بود کان ابر و بلند میانی آفتاب
پیکر و چشم سیکر و بیکج و بان یعنی سخان و میان شریعت تمام کمال پیکر آمد و شکسته بود چشم

از برادر بن عازب آور دو گل فتحه بود رسول خدا خوب روئے و خوش روئے تین هزار
در حدیث ابی ہبیر و آمده که ندیدم من صحیح چیز پس از میر خدا که حسن و سے از
همه شیار قائق بیویویکت چنان روشن و تابان بود که کوایا میر مکندا قتاب در رو
و سے صلح و در حدیث دیگر آمده که چون میدیدی تو روئے او را میدیدی که
کوایا آفتاب طلیع میکند شعر تا شب فیست روک ہستی اور آفتاب بے چو گو ندار
یاد - و فرمود رسول خدا امثالیخ داخی یوسفت اصح و فرق است میان پوسق رسول خدا
که صباحت صفت یوسفت بود و ماحصلت که در دیدن خوش میے آید و در دل جا
گند و لشکن گرد و صفت بود مسلم است در رک این صفت ذوق است
و وصفت آن چیز بیان رہت تیا پر چنانچہ گفتہ است میت شاہزاد
فیست که موئے و میان دار و بندہ طلعت آن باشش کی آنے دار و
در بعضی احادیث شبیه و چه شریعت بقطیر قدر واقع شده بود رسول خدا که چون
لشکن بے اقتاد در حبیب مبارک و سے روشن میشد و مید خشید کوایا که پاره قبرت
و بود اخیرت بزرگ چشم در از مرگان دسماهی چشم و سے پسرخی میزد و ندوید
خشیدی چشم پسرخی میزد و در بعضی روایات آمده که نیک سیاه چشم و پوچشم
اخیرت کوایا که سرمه شیده است و میدید در تاریکی چنانچہ میدید در روشنانی و پود
 تمام الاذین و بود کشاده پیشانی متصل بر و پار یکدی بر و دکان ابر و دلند میزی آفتاب
بیکر و سخنی را ختم سیکر و بیکر و میز خزان و مان شریعت تمام فکال پرسکه آمد و شکسته و پس

لکھنی شد و بود کشاده و ندان در وشن و تا ان بو دندان اخناء میش و چون تکلم میکرد
دیره شد کو یا که می برد آید فورا زمیان کشادگی ندان پیش و چشمی شد و بدان حضرت میر سید
کشاده رو دگاه بیهیازه نکر و زیرا که چمیازه از شیطان هست و بود رسول خدا کوش
آواز و شیرین کلام و صحیح تر و میر سید او از آنحضرت بی تکلف باشید که نمیر سید
آواز بچمیکس خصوصا در خطبهای وعظ و تحویلیت و اندان میخواهد چنانکه می خواهد من در آن
در پرده های خود و فرمود آنحضرت که ادب آموخت مر اپر و دگار من و نیک کر و ادب
کر و نه که این فرمود من فصحیح ترین کسے ام که فطیح کرده است بصاد و فرمود که داشتم
کل اینکه در غایب خیصار جامع و تفصیل معانی لکشیزه اند بود آن حضرت بزرگ
سر و بزرگی سریلیل است بر و فو عقل وجودت و موضعی ببارگ آنحضرت نه نم می بود
فرمود شنید که صلاچی و دو تائی نهاد شنید باشد و نه ساخت و نه سجد و مکین بین میان بود
و در از می همگاه بیهیان دو گوش دگاه بیهیان گوش دگاه بیهیان گوش دو روزه
تائیزمه گوش و در روزه ای دگوش و در روزه ای زندگیک دوش و دش و اینمیه با هم تبار
اختلاف احوال و اوقات هست و طبع رہان از آنحضرت بود جزو درج و عمره دگاه بیهیان
مبدل میگردند مورا و فرمود شنید آرا بطریت پیشانی سر و دگاه بیهیان فرق میگردند و
فرق جو اگر دن موسی بعضا ز بعضیه چنان که پیشان کرد و میان آنها خلک که اینها فرق
خواهند بینند فرق بین ایک سرو سدل موسی هر دو جا هست و بعضیه فرق داال
وانند و عنیار آنست که میگذرند شنید موسی کارا بمال خود گرفت فرق بینند فرق میگردند

دین ایمان و عبادت
کوئی نہیں میسر کر سکتا
لے کر دین ایمان و عبادت
کوئی نہیں میسر کر سکتا

کیا کیا میں پرستی کی کیا کیا
کیا کیا میں پرستی کی کیا کیا
کیا کیا میں پرستی کی کیا کیا
کیا کیا میں پرستی کی کیا کیا

وگر نہ ہم گیر اکنند و در دامت امرہانی آمن کچون آنحضرت بکر قد و مم در وہ بود و را
چهار گیسو باقتہ بود و لجیہ شریعت آنحضرت انبود بسیار ہوے و فرد حم بود و پر سکر و مینہ
سپارک کش را و در طول الحیہ حد سے عین نظر نیاد و در وظائف النبی گفتہ کے لجیہ شریعت
چهار انکشت بد و فی با غمقدر بود و از روئے خلقت که دراز و کم منیشد و می بُریید و
میکرد سبلت را و فرمودیست از ما کسے که تبر و سبلت را اکثر علام براند که آنحضرت
خصاب نکر و زیر کذرا کذرا سیده بود پیری آنحضرت بسرحد خصاب و در تمام سفر مجید
سبارک ہو یہا سے صدید پرست نزیده بود و چون او بان میکرد ندیو شیده میشد
پیری و نمایان نمیشد ہو یہا سے صدید و در حدیثے آمن کر بود کر و نسوان خدا سفید
گویا کر ریختہ شده است از سیم و ما بین شانہا سے آنحضرت پس کم دشہت و ہموار
سینہ و کشا وہ بود و مستوی ابطن بود و از فوق سینہ تا افات خلکے از موے بود
پاریک و پر منہ از موے هر دو پستان بودند و هر دو فراع و هر دو بازو و هر دو
دو ش و بالا سے سینہ و ساقہا سے مویدار بودند و در بعضی روایات اجر و آمن
یعنی برہنہ از موے بود اما عانی معنی ہوے زہار در بعضی احادیث آمده کہ حلق
میکرد و در بعضی امداد کہ نورہ میکرد و حدیثہ چانب خصیفت است و حدیثہ حلق
خصیفت تر نہ افی مارح النبوة و تغلما و ترین سینہ بگن سائرین بھی بند و بتوکان و می
ہر کل سرمه خدا و در گرفت نگئی سر خود بتوکان یا فوئز بعفو و غل بتم تور و در احادیث میتفت ایضا
واقع گشته میئے میکنہ ہوے بغل را و در میان دو شانہ آنحضرت خاتم نبوده بود و کتو

اویں بحق ایمانی بحق ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی
اویں بحق ایمانی بحق ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی
اویں بحق ایمانی بحق ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی
اویں بحق ایمانی بحق ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی

بیو و روئے اللہ وحدہ لا شریک له توجیہ یت شست فاک منصور و در بعضے
روايات بشایر راست نزدیک پیر بیجانب افسوس نہ العظمة لله عز و جل
ویگر لالا شد محمد رسول اللہ و بر وسط او میان گوشت و پوست افسوس
توجیہ یت شست فاک منصور و بند ہے وست دراز بود و سطبر بازو و
فراخ کف دست و نرم بود کف دست همی آنحضرت ماندا پریشم و سرو قدر
ماز بفت و هر کم صفا فویں گیر و میتے بوسے مشک در وست خود می یافت
خوش قدستوی القامت بود و چہار اطراف نہ دراز و نہ کوتاه در یہ کشیدہ
وور و اسے آمن کہ انگشت ہے مبارک دراز بود و سطبر و زیر قد جہاے
مبارک باندھی ماندا زمین روپت ہر دو پائے مبارک چوار بوند و صاف
کہ سیلان میکرد و مگرید شست آب ازانہ از جہت ملایت و راه میرفت تمام
قدم و در پاشته مبارک گوشت کم بود و در بعضے روايات آمد کہ یا شست
لگ و اربوند و بعضے بند ہے تھوان سطبر بوند و ساقہ اے شرعت پاریک
والطفیت بوند و سفید و نمکین بود و در بعضے روايات سخ و سفید و چون پے
سر میکرد نہ زمین راتیا مقدم میکرد و مدو برید پشتند پائے مبارک راز زمین تمام
و کشان میزدند و آسان و سبک میرفتند ہے تفرگ و ضطراب گویا کہ فرود
مے آید از زمین خدر بیجانب نشیب و بوند نہ آنحضرت کہ میرزا مدند مجاہد
خود را پیش خود در سفر خود بعد از مجموع اصحاب رفتے و ضغفار اتفاقیت

دہوئے پیا وگان راسوار کر دندےے وگاہ روایت خود ساختہے و طیب
ذاتی آنحضرت بود و خوشبوئے تراز بوبے پیغمبر خدا ہیچ چیز نہ دوچون آنحضرت
میخواست کہ تھوڑکند میسیتے قدماءے حاجت نہایت سکا فتنہ پیشہ زمین فروع
می بر دبول و نعائط اور اوقاع میشد ازان بوبے خوش و مطلع نمیشد بر این پیرین
می آمد ازوئے پیغ بشیب و اپنے کلوخ استنجامی بود صحابہ میکر فتنہ دوچی یا فتنہ
از انہار ائمہ طیبہ و تحقیق رفتہ اندقوئے از اهل علم و اطباء و ائمہ ائمہ ائمہ
صلح و نیست نوں بعضے اصحاب شافعی و بعضے نوکشیدند بول آنحضرت
که در قدسے بود و از برگشت آن تمام عمر بیان شدند و عرق پیشان آنحضرت
طیب الطیب بود و تلا لام وجہه الانوار تلا لام القمر لیلۃ البدرا الحصے علی حوالہ
بعقد حستہ و جالہ و احتلاف کروها نہ در عد و از واج آنحضرت صلح و ترتیب
ایشان و عدد آنکه مردوا ز ایشان میش از آنحضرت علیہ السلام و آنکه وفات پیش
آنحضرت پیش از ایشان و آنکه و خول کرد بوبے و دخول نکرد و آنکه خطبہ امزد
و سے کرد و نکاح نکرد و آنکه عرض کرد نفس خود را برآنحضرت و متყع علیہ یا زده
از اندر شش از قریش خدیجہ بنت خوبیل و عایشہ بنت ابی بکر و حفصہ بنت عسرہ
بن الخطاب و ام حمیریہ بنت ابی سفیان و ام سلمہ بنت ابی امیہ و سودہ بنت زمعہ
چهار عربیہ اندماز غیر قریش زینب بنت جحش و سیونہ بنت الحارث ہل ابیه و زینب
بنیت خدیجہ پل ابیہ ام المساکین و جویزہ بنت الحارث ویکے غیر عربیہ از بنی سریل

شنه او را در برابر عده ای داشت که از آنها می خواستند
که این را بگیرند و اینها را بگردانند و اینها را
بگردانند و اینها را بگردانند و اینها را بگردانند

صیغه بنت جبی از بنی المنصر و آنکه مرد نزد آنحضرت دو کس خدیجہ وزینہ المکہین
وقایت آنحضرت از نزد زن بود و خلاف نیست در آنکه اول نزد که متوجه کرد
اور آنحضرت خدیجہ است و متوجه بگرد آنحضرت مسلمہ بروے چچ نزد را
ماهر داد و این یازده نزد است که آنحضرت ایشان را خواسته و با ایشان
زیارت کرد و از بعضی ایشان اولاد بوجود آمد و از همچله خدیجہ وزینہ بنت
خریمه در حیات آنحضرت از دنیا رخته و نه باقی بعد از حضرت وفات یافته
و چنانچه و گیر از نساراً نزد بنت یازیاده که بعضی از نزدیق نزد و زیارت
نکرده و پیش از دخول مقابر متفوّه و بعضی را خطبه کرد و خواستگاری نزد
اما نزدیق نکرد و بعضی از آن متوجه کرد و در وقت شنید که یا ایها اینی قل
لا زو ایکلن کنندن ترون الحیوة الدنیا وزینه ایا ایچمال آنحضرت بد فوت
و اما سسره ای اسره و مسلمہ چهار بودند اول نزد بنت شمعون قبطی که متوفی
قبطی صاحب مصر والی اسکندریہ برابر آنحضرت پیشکش فرستاده بود و آن
ام ابراهیم بود و مملکه نزد بنت زید بن عاصم و بعضی گفتہ ام بنت شمعون
از سپایا بی بنی المنصر و بقوه از بنی قریظه والاول اظهرا و طی سیکر و آنحضرت
او را بکشیدن و بعضی گفتہ افراد که آزاد کرد و متوجه مخدود در محروم سال ششم از
جهش در وفات یافتند پیش از وفات آنحضرت در وقت دجوع ارجمندیه ای
و دفن کرد و شدید بخش و گیر کشید که از بعضی سبابایی آنحضرت

رسیده و وزیر گرگشته بود که زنیب بنت حجت بن حضرت پیغمبر مسیح پسر اولاد کرام
حضرت بهاء انجه اتفاق کرد و شده است برایشان شش اندوشه پیغمبر
وابراهیم و هم رضت زنیب رقیه و ام کلثوم و فاطمه و دختر پیغمبر ایشان آنکه
بعض طیب و ظاهر قتب عبد الله است بجهة تولد او در عهد اسلام و اکثر اهل علم
انتساب هرین اندواد اقطانی گفت که این قول اثبت است این پیغمبر مجموع هفت
باشد سه ذکور و چهار آناث و انجه مشهور است و نعمت عالم و بزر با نهاد میگردد و این
کلام است و در مواییب لذتیه از اوقاتی حکایتی کرد که طیب و ظاهر پیغمبر
عبد الله اندیس و کوچیع تن باشند و مجموع دواز بعضاً مردم نقل کرد و شد
که طیب و ظاهر از یکی شکم مولود اند و ظاهر و طهر از یکی شکم دیگر هیں و
یازده پاشنده از بعضاً منقول است که زائیده شده برای حضرت
پیش از بعثت پیغمبر که نامه کرد و اوراعبد متوات این مجموع دوازده تن با
که همه زائیده شده اند و رساله غیر عبد متوات و گفته است این حق که زائیده
شد و اند همه غیر ابراهیم پیش از اسلام و دنیا ایشان شد و رساله
یافتند و حالت ازضایع و در بعضاً احوال عبد الله بعد از ثبوت مولود شد
و خلاف کرد اند در کسب را ولا و حضرت و حزب ایشان و لادت این

فیضان این پرستش را می‌گیرد و باید بازخواست
که این پرستش کیا است و این پرستش کیا است

بعضی گفتہ اند که اکبڑا لاوے صلعم قاسم بود پس زینب پشتی
پست عباد شد پسترا مکاشوم پست فاطمه زہر پسترا برایم و بعض گفتہ که اکبڑ
زینب پر قاسم پسترا مکاشوم پست فاطمه پست عباد که لقب اطیب طاہر است
پسترا برایم و ابن عبدالسبّر گفتہ که یعنی نجد است صحیح اما قاسم اول مولودی
کن زید و شد مر اخترت را پیش از نبوت و بوسے کنیت کرد و شد اخترت
بابوالقاسم زیست تماشی کرد و بعض گفتہ تما بابل رکوب شد و بعض گفتہ دو
سال زیست و بعض ۷۰ ماه گفتہ اند وفات یافت پیش از نبوت و ندو
بعضی در اسلام و سه اول کسے سنت کرد و ازا او لاو رسوند اما عبد الله
در آنکه در اسلام وجود آمد و در طفولیت فوت شد اما ابراہیم آخر او لاو است
در مدینه در فیوج سال هشتم از بجزت تولد ندو مادر او ماریه قبطیه بود و سلی زوجه
ابورافع از مولاده رسوند اما بابل او بود و برای ماریه خانه ساخته داده بود که الان
امن و سمع را مشرب اما برایم میگویند زیارت و پیرک به بود عمر ابراهیم منعکتا در زوچ کرد
ابوداؤد ذکر کرد و در روز شانزده ماه و شصت روز و تر و بعضی یک سال و
دو ماه و شش روز و بعضی قریب یک سال و نیم گفتہ اما اکبڑ بنهات شخت
زرو اشر علام زینب بنت ذریه ابن رحم آنست که زاید و شد و شد
شیخ از ولاست اخترت کرد و اقصیل بود و دیافت اسلام را اوست
کرد و قزوین کرد بود او را با پسر عالیش که ابو العاص بن الرعنی بن عبدالقری

جیعی زینب بنت خدیج است این بزرگی از زینب بزرگی است بزرگی زینب بزرگی زینب بزرگی
زینب بزرگی زینب بزرگی زینب بزرگی زینب بزرگی زینب بزرگی زینب بزرگی زینب بزرگی

بن عبد المناف و ابوبالعاص هست بنت خولید اخت خدیجت
 خولید از یک مادر و پدر زنیب را از ابوبالعاص پسر پدر علی نام داشت که
 نام علی نزدیک بجدلیخ رسیده از زنیا رفت و حضرت علی ابن ابیطالب
 بعد وفات فاطمه زهراء^س اش عسلے ابیها و علیها بوجب وصیت وے
 نامه را بخواست و زاید وے برلے علی ولادے را که نام وے محمد او سلطان
 محمد کبسر و محمد اصغر نیاز او لاد علی مرتفعه از محمد اکبر محمد بن طپیه و محمد صغیر
 ام او ام ولد بود که شهید شد با حضرت امام حسین^س اش علیه و علی جده
 و سلم وفات زنیب در زمان حیات آنحضرت در سال ششم از هجرت واقع شد
 تاریخه ولاوت وے در سال سی و سوم از واقعه قیل است بعد از زنیب
 بس سال ورقیه پیش از عهد نبوت تخت عتبه بن ابی هب و اخت او امام کاشوم
 تخت بدادر وے فتحیه و دکتر شرکت و جامع الاصول در اوقیان بعینه کبیر و
 در شانی مصفر و در روضه الاحباب بکس این آورده و هرگاه که عتبه طلاق داد
 با حضرت عثمان رضی اللہ عنہ بن عفان در مکه تزوج نمود و حنیفہ هم ام کاشوم را
 گذاشت و آنحضرت در حق وے دعا کرد شیکر زینه اش پاره ساخت و
 آنحضرت ام کاشوم را بعد فوت رقیه در سنه ثلاش از هجرت بعثمان داد
 و ام کاشوم در سنه سیمی از هجرت وفات یافت و از خترین نماینده فرزندی عثمان
 رضی اللہ عنہ بن عفان را بوجود آمد اما هاتی نماند و ترد علمدار امامیه زنیب کاشوم

۳۹

از اخوت خدیجہ زوجہ رسول خدا بودند و آمازنا طهیہ زهراء ولادت و سے درستہ احمدی
و اربعین از مولد بنی صلیعہ گفتہ اندور واپیات دیگر همراهاند و سے سیدہ الانصار امامین
و سید الانصار اهل حق است و تسمیہ کردند بفاطمہ زهراء که حق تعالیٰ پاوردست
اور امتحان اور را از آتش و فرنخ الامم جانبی من محبتها و محی اولاد پا و اعلاما و لعینا
و حشر نامعهم يوم الدین مکننه و کرمہ ایسیات شکر ایزد و که پندج را زبان نهست
هر علی و فرزندان + آن نام که خالق چیزی پوند و صفت او گفتہ جملہ در قرآن +
ائمه باشی نے سلم عاقل خبردار باش اے مومن کامل که مومنت آں سید
کائنات محبت اولاد مغخر موجودات و تو لاسے ذریت سرو منحو قات احبله
و ایجادات و طاعات و عبادات هست تاکہ دل از محبت ایشان مملو مشحون و
قلب از تو لاسے شان شغوف و گمون نباشد ایمان وست نمی. بدیا امہیت
رسول اللہ حکم فرض من اللہ فی القرآن ائمہ کنها کم من عظیم اللہ رانکم من تمیل
علیکم لاصلوة له پس هم من صادق مسلم واثق را باید که زیان خود را مشغول
و تو طوف پیان شاقب و ارسال تکایع لصلوۃ پرس. و زننات و آشفعاء
العصات دار و تعجب و جواح و عضمار طبع و منقاد اعمال آمده بعدی شد
من اختصار طریقہ و سلک علی مسلکم فقد ناز و نجی و من اعرض عنہ فقد نسل و غوی
ان ہی الائمه کرہ ملک ایتھے و سید کر من نیختے و حق تعالیٰ رسولی ایتھے ایتھے اللہ علی و واله
و سلک را فرمود کہ سوال متورت قربے و محبت آں عبا از دست خود فرماید و مت

تر غیب و تحریص بر تو لائے ایشان نماید قال اللہ تعالیٰ قل لا اسکرکم علیہ اجر الاموال
 فی القریبے بگوای محمد که سوال نیکنم بر تبلیغ رسالت پیچ مزدے کرد و سخی و محبت
 ترجیبے فی المدارک والبعینا وی والتعلیم والکتابت روئے اهنا مازلت قیصل
 یا رسول اللہ من قرابتک من ہو امر لارالذین و حبیت علینا مو تم و حسنه قل علی
 وفاظمہ انا ہما سر جمیع در مدارک و مصنادی و تفسیر کتابت و تعلیمی ذکور رہست
 کہ روایت کرد و شد ہرگاہ این آیہ نازل شت سائلے از جانب حضرت رسالت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کرد کہ کدام انداز قرابت تو کہ دوستی و محبت
 ایشان بردا و احباب و فرضی است فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 لر مفترض المحبت علی و فاظمہ و ہر دو پسر ان حسن و حسین علیہم السلام افر قال اللہ
 تعالیٰ و من یقیرن حسنة نزوله فیما سنا این آیت ملخصہ ہے آیہ سابق است
 فی المدارک عن السید اخھامودۃ فی آل الرسول العینی الكتاب حسنة مودۃ او لا وطاء
 رسول خدا است ذکر این آیت بعد آیہ سابقہ وآلہ بر و جوب مودت قرابتے شرحت
 کہ مراد ہمین مودت قرابتے ہست اگرچہ بظاہر عامہ است کما قال فی المدارک لغاہر عوام
 فی اس حسنة کافیت الا انتیانا ول المودت تناول اولیا الذکر باعقب ذکر المودة
 در تفسیر ماوری و تعبیان و معین المعانی ذکر شدہ کہ حسنة دوستی آل رسول
 است و سیہ ذمہنی ایشان فی فضل الخطاب و من یقیرن حسنة اے حب آل محمد
 نزول فیها حسنہ الی آخرہ قالوا یا رسول اللہ من قرابتک من ہو امر لارالذین و حبیت

من هؤلاء الذين وحيت علينا موسم قاتل على وفاته وابنها حارواه أسماء
وابن أبي حاتم والطبراني والحاكم صححه وفي الصواعق نقل الشعبي البغوي عن ابن
جباس المازلي قوله تعالى قاتل لا سالم عليه أجر الامودة في القرابة قال قوم
في نفوسيهم ما يرون الا ان يخشيوا على قربته من بعد فاخبر جبريل النبي صلى الله عليه
عليه الله وهم ائم تهوة فنزل الله تعالى لهم يقولون افترست عليه الشرك بالآية
تقال القوم يا رسول الله انك صادق فأنزل وهو الذي يقبل التوبة عن عباده
وأخرج الطبراني عن الامام زين العابدين عليه السلام لما جيء به سير عقبة مقتول
ابيه حسين وأقيم على درج دمشق قال بعض جنده إلى الشام أخبر شر الدليل تكلم وقطع
عمر الفتنة فقال ما قررت قاتل لا سالم عليه أجر الامودة في القرابة قال وفاته
هي قال نعم وأخرج الدبيسي عن أبي سعيد الخدري أن النبي صلى الله عليه وسلم قال
في قوله تعالى وفاته لهم مسؤولون من ولاته على ما هي أبى لان الله أمر بمن يعرف
الخلق انه لا يأمرهم على تطبيق الرسالة أجر الامودة في القرابة والمعنى لهم مسؤولون على الامر
حتى الموالاة كما وصاهم النبي ألم يأموروا بذلك فما كانوا عليهم المطالبة ولاته ومن ذلك
أخرج سليم عن زيد بن أرقم قال قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم يومياغينا
خطبنا بأمر الله في خبابين كثرة والمرتبة فلم يأثر واسنه عليه ووعظ ذكر شرط قال ما بعد الا
يمناسننا ما يبشر بشرشل ان يأتي رسول ربنا حاجتنا واما حارك فيك ثقلين على مالك
ذريه العبد والنور فنذر الكتاب الشر واتمسكوا به فرس عسل كتابه الشهاد وغرب فديهم

قال و آنچه اذکر کم اشد فی اہل میتی اذکر کم اشد فی این میتی ترجمہ منقول است از ابن عباس
 هرگاه که این آیه مودت نازل شد قسمی در دلهاست خود خیال فاسد آور ذمکر خود را
 اراده کرد که از قرابت خود مارا بترسانند مانن به ترسیم بعد از وحق تعالیٰ چه بریل ای
 فرستاد و ازین خیالات فاسده ایشان خبردا و اگاه ساخت رسول خدا اصلی الله علیہ السلام
 را که این قوم تهمت میکنند تراو آیه نازل کرد که میگویند در حق رسول خدا که این تاکید و
 تزفیب مودت قربتے آیا افترا کرد و هست بر خدا و در غبغسته پا چنون است که
 در حالت جنون این پن کلامات میگویند بعد زوال آیه قوم لغستند پا رسول الله تو صاد
 ما یان از خیالات خود با تو بکرد و یکم پن نازل شد و هو الذی فیل الموقتة عن عباده و
 آیه کرمیه و قفو یکم انتم مسخون و دال است بر اینکه در روز حشر از چه شیوه رسول خدا
 که در حق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علی شنبیا و علیہ و آپیت خیر البشر
 سلوک کرد پیر و حقوق سوالات ایشان کما خته بیجا آور دیر یانه و انچه رسول خدا اصلی الله
 علیہ آر و سلم و راد احقر و اطاعت و انتقاد و امر ایشان فرموده آن را سمع
 و طاعتاً امثال کرد پیر یا تخلف نمود و این که مطابق فرموده رسول خدا صدی شه
 علیه آر محبت کل سید الوری نمود و فرموده ایشان بدل و جان قبول کرد و نه
 روضم رضوان و حور و قصور خان فائز خواهند شد و هر کسی فضیل باشد
 از ایشان در زیر بعذاب نیران گرفتار خواهد گردید و ازینجاست که روایت کرد
 از زیدین رقم که ایستاده شد رسول خدا اصلی الله علیہ وآلہ و زاده در میان اور حاشیه خطب

میخواند مخصوصی که آنچا آبی بود خود ره پیشود آن مرضع بضم بفتح خاء و حاء و قشد دیگر هم یعنی
در خود رفته که میان کمر و عینه بود شکر و شنا بجانب جل و علا کما هو احری بجا آورد و در
پیشست و پندر ببر و مان کما هوایق داده بود و ادو بعد از آن فرمود آمابع جهود شنا
پردازید و آگاه باشید ایر و مان بدرسته که من بشدم قریب است که بیاید مرافت شاده
پر و گار من و قبول کنم او را مراد ملک الموت است یعنی ملک الموت بیاید و من
ازین عالم انتقال نمایم لمندا به شاد و خوش بینم و میگویم که میگذر ارم میان شاد و خوش
خواه قل آن قرآن شریعت که کتاب خد است و در آن نور و پهی سنت پس پرده
و حل نمیدارد امر و فواهی آن دلچسپ نمیدارد و تحریص فرمود بر کتاب شهد و غیره
خود پاسخاک و سے بعد از آن فرمود و مان و خیر نهیں عظیم نیم بیت من
اند را و میدانم خدار او حق الہیت خرو و سه مرتبه این کلمه فرمود از خدا اتبر سید
حقوق ایشان بمحاجه ای و طاعت و محبت ایشان را شعار و فرامخود سازید
چنانچه اعتزال با حکام کتاب اشد فرض بسته بمنین ایاعت و انتقاد او امر ایهیت
جو ای خ دار کان و محبت و عقیدت و مروءة و سخیت با ایشان بقلب خان داشت
و فرض بسته و اذ زیرین ثابت فرموده اندالن تیغه قل ختنے بر داعی الخسوس یعنی
تابلیل چاچ او هم خواهند شد تا که خواهند اذ زدن پر حوض کو شرار مطیعا و تحفظا
خود خواهند داد و بس از آیات دال بر مودت و محبت ایهیت نبوت علیه الصلوۃ
وللسلام است تا ال شریعت ای ای لتفواریم تاب و امن و حل صالح ایهیت

لعلك تجيئ بكتاباتي
أهلاً بكتاباتي
أهلاً بكتاباتي
أهلاً بكتاباتي

قال ثابت البستاني اهتمى لـ دو آیتہ اہل بیت و جاودا کے عن اپی جفسد الباقي و ملک
 الشعلی فی تفسیر قول تعالیٰ و عَنْهُمْ كُلُّ أُنْهَىٰ شَرْجَمِيَا وَ لَا تَفْرُقُونَ حَبْرَ الصَّادِقِ اذ قائل خلیل
 اشدر الذی قال شر تعالیٰ و عَنْهُمْ كُلُّ أُنْهَىٰ شَرْجَمِيَا وَ لَا تَفْرُقُونَ قال شر تعالیٰ ان الذين آنذا
 و عَلَوْ الصَّالِحَاتِ حِيلَ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وَ أَخْرَجَ الْحَاطِدَ السَّلْفِيَّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ اذ قائل فی تفسیر
 پڑھ الاتیه لایقیے مومن الاوی فلپر و دلعلی و اپلیتیه قال اشدر تعالیٰ ام محمد بن الحنفیہ اذ قائل فی تفسیر
 اتا هم اشدم فضل اخرج ابو الحسن المعالی عن الباقي عليه السلام اذ قائل فی پڑھ الاتیه
 نحن الناس و اشدر ہر انی الصداقع و فی المشکوہ عن جابر قال راست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جبہ یوم معرفہ ہو سے ناتھہ لقصوا و بخطبے معتہ پھول یا ایسا الناس افی ترکت
 فیکم ما ان اخذتمہ بلن تفضلوا کتاب اشدر و عترتے اپیتی روادہ الرزقی و عن زید بن ارقہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کیم ما ان تسلکم بلن تفضلوا بعدی حدیث
 اغطر من الآخر کتاب اشدر حبل مدد و من السوار ایے الارض و عترتی و اہل بیتی و ملن
 پتھر کا حصہ را على المحسن فانظر و اکیف تخلص فی فیخار روادہ الرزقی و اخر ححمد
 فی سندہ وابن جعفر و الحاکم فی مستدر کھن اپی در الغفاری اذ قائل وہوا خسد
 پباب الکعبیہ سمعت للبسی يقول الا ان شمل بلن اپی فیکم مثل سفیہ فوج من رکھما بخی و تخلص
 ملنا بالکت ہذا ایضا فی الشکوہ حضرت محمد و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابن جعفر و الحاکم و مستدر
 از اپی ذرفغاری روایت کر دکھے گلظت ابوذر در حالیکم گرفتہ بو و در واڑہ کعبہ
 ما شنبیدم از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے سے فرمودا شگاہ باشید کش

۵۳

اہل بیت من پیمان شامل کشتی نیچ است کیک سوارش در کشتی نوع نجات
یافت از عذاب دنیا و عقبے دعیے کے باز ماند تخلص و رزی غرق شد
پلاک گشت و پکال دنیا و عقبے گرفتار ماند چین طور کے کفرمان برداری آں
رسول خدا و ائمہ حقوق ایشان کما ہوا حری کرد پدر جات اعلی و مقامات
عقبے دنیا و عقبے فائز گردید و ہر کہ غزوہ بالشہ منه اخراجی ازین بندرگان بیجان
روز خشر در زیر قرار عذاب اپد گرد پدر میں میں نکرا اخراجی ایندم در نظر
شد مثل سرگون اندر سفرہ و آخر حاکم نے مستدر کہ عنانی ہر عدۃ ان حوا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسالہ خیر کم خیر کم لامی من بعدی بھت رین شمل گستہ است
کہ بقیر و نیکو واشن و رعن اہل بیت من بعد من و آخر حاکم والتر عدی حق
این عمارت صفائی میں خصوصی میں ایشان دیلوں اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسالہ
لما یغد دکم من فتحہ فاجبوی الحب اللہ واجبو اہل بیتی عجی و مستدار پدر خدارا
بہائے گکر داد شمار نعمت و شکر نعم بجا آرید و دوست و ارید مرابرے
دوستی خدا و دوست و ارید میں میں میں ایشان دیلوں اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسالہ
حبت ایشان دیلوں صدقی و وفاقد بحق ایشان دیلوں اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسالہ
قرب شان پاپہ علو و جلال بعده شان پاپہ عتو و ضلال
و آخری این حاجتہ والطبرانی فی الکبیر و این صاکر فی تاریخہ عن جھوین کعبہ علو
عن جہاں بن عبد المطلب ان رسول مدد قاتل مبابل تو ہم عجی ٹوون ڈاڑا دو اتریں

لکن این نیز ممکن است که این دو اتفاق را در یک زمان
در یک دلیل می‌دانند و این دلیل ممکن است که این دو اتفاق را در یک زمان
در یک دلیل می‌دانند و این دلیل ممکن است که این دو اتفاق را در یک زمان

و عن زید بن ارقم قال رسول الله من يرمي حبشي ويحيى ويحيى ماتي و سكين الحبشه
الخلد التي وعدني ربى فليتولى على بن أبي طالب فانه لمن يحيى حبهم من هرئے ولن يرمي
في ضلال هندا اخسر حطبراني في الكبير والحاكم و ابو نعيم فضائل الصحابة
سر حبشه روايت کرد زید بن ارقم کفر مود رسول الله اشد عاليه الار
شکری خبشه کرد زندگانی کند زندگانی من و بسیر دپوت من و بدان مرد حبشه
خلد کی ختما لی مراد عده کرده است پس گو آنکس را که دوست دارد عده
ابن ابي طالب بدر سیکلی بن ابي طالب بیرون خواهد آور دشمار از هدایت
و در خواهد آور دشمار از ضلال خوشحال کسی که در تو لا علی بن ابي طالب
زندگی کند وقت مرگ با یقان جنان طب اللسان و غذی البیان بمدح و
شمار آن محظوظ رحمه این عالم انتقال کند پیغمبر زندگانی متوان گفت
چنان که مراست به زندگان است که با دوست و صالی وارد و عن سلطان قال جل
سلطان ما شد حبکشی قال سمعت رسول الله من حب عليا فقد حبی گفت مردی
پیمان کر چو بیار است محبت تبعی این ابی طالب صلوات الله علیہی و آله و سلمان
جواب داد که شنیدم رسخدا را که فرسوده شیخ دوست دارد علی را پیش حقیقت دوست
دوست مراد عن بری عن قال قال رسول الله اشد امری بحب اربعه من
اصحاق و خبری اذکریم قال كلنا من یهود رسول الله وكلنا خوبی کیون چشم فعال
الله علیا من شمشیر شکت ثم قال الا ان علیا من شمشیر شکت هرچه شیر فرسوده دوست اشد

علیه الہ بدرستی کے حق تعالیٰ امر کر دی مراجعت پاکسی زیارت من و خبر دادم بن نکاوی خانہ
 دوست میدار دا ان ہر جا پس لفت پور پریدہ کفیتیم آیا کلام انداں مجبویان تو د
 حال انکہ بہرل ز دوست میدار د کہ باشیم از انها پس فرمودا گاہ باش
 بدرستیک علی از انهاست بعد ازان انک خاموش شد بعد ازان فرمودا گاہ باش
 باش علی از انهاست بعد ازان خاموش گشت و باقی راتاں نکفت و دعویی دا
 آمدہ کہ علی ششم و سیان دا بوذر و صداد ہکڑا فی ازالۃ الخفاء فی الصواعق اخرج
 ابو حیلی فی مسنده و اخراج حافظ ابو محمد عبد العزیز بن محمد المعرفت باین العصر فی
 معالم القراء فی فاطمہ طبرانی فی الکبیر و ابن مذکور عن رافع مولی عائیشہ عنوان صحیفة
 المؤمن حب علی بن ابی طالب فی الصواعق بر وایہ الخطیب عن النس و جامی فی الحدیث
 حب علی حسنة لا یفڑ عما سیئہ و بعضہ سیئہ لا یتفق مع ما حسنة فمذاکریت
 بعنایہ صحیح لانہ قدرت پاسخنا و صحیح اند لا یکہہ لا مومن ولا یغضنه الا مافق وجاد
 فی الحب علی یا کل الذنوب کمایا کل النار الخطیب ہو صحیح بعنایہ ہکڑا فی صنف
 الفرووس الیمی عن معاذ بن جبل و در ترجیہ ابن حدیث چند ایات در بعض
 از نسخ متنویات در فرشتہ شش تقطیر آمدہ ایسا یافت مضمونی
 لفظ پغیب کہ حب بر قضا شست در ول حاجی سلم و جن
 خود شستہ اور ایک نسدار دیان
 فیکن نیکو و بشنو از احنجی

پادشاه نیا و کیقباد
من آب گفت تو نہیں
محکم دامن کشنا و غافلان
حشر او با و بو در روز عظیم
از شر او از اضرر گو کے بود
محب رایمع محبوب بین
حبت و سل را تجربه افخر
بر که و مه او کجا گیرد و مرام
چشم دل گفت او اندر دل کرد
سیاست و مسلمان نگند ضرور
سیاست پاک بازان بے ریا
کارسل قرب خاصان خدا
چون آمد بجا کے موئین
سیاست پاک بازان اسے عموم

درست دیت دیگران سلطان را و
شرح نظریے پاک کرد اے عموم
هرست معنی آنکه حب و مسلمان
هر که حب مرضی دارد دیم
و زکر اور ایک دشنه شهر بود
و حقیقت حشر کب نا فاقین
حبل بیان حب حق اسے پسر
بر که حق را درست دارد اے تمام
و حقیقت هرست تحول دگر
مرعوم مونان را اسے پسر
بلکه خود طاعت بود مر خلق را
هرست و حقیق حب مرضی
سیاست اهل قرب فاقین
رسان را چفسه دار و حق

و روپیان درجات محبان و مطیع لشیز مردان
علی زنا و علیه الصلوة الرحمن

در درج انبوہ آورد و از ایرومنیں ملی بی جیالی سب ملوادا شرعاً علی زنا و علیه الرحمن